

کالبد شکافی « سبز » (۱)

چرا « جنبش مردم » را « سبز » کرده اند ؟

فریدون گیلانی

gilani@f-gilani.com

www.f-gilani.com

مقدمه

هر دو طرف قضیه ؛ باند سبز میرحسین موسوی و باند سیاه حاکم ، پشت سر خمینی سنگر گرفته اند . هر دو خود را پیروان خمینی می دانند و از او چهره ای مقدس ساخته اند که « انقلاب » و دوره زنده بودن او « نورانی » ، « طلایی » و « مظهر » ، « عدالت » و « رافت » بود . هر دو فکر می کنند که به همین دلیل موظف به حفظ « نظام اسلامی » ، یا همان « نور » و « سلوک » خمینی اند که در کتاب « ولایت فقیه / حکومت اسلامی » او به وضوح توضیح داده شده و او خود بند بند آن را در زنده بودنش به اجرا در آورده است ، منتها در تاکتیک و روش اعمال حاکمیت اسلامی بر مردم ایران ، اختلاف نظرهایی با هم دارند . یعنی دچار عواقب تضاد دیالکتیکی ی ناشی از زوال پدیده شده اند و تصور می کنند که حاکمیت سیاسی هر یک از آنان ، می تواند مانع مرگ ناشی از فساد طبیعی پدیده شود .

هریک از طرفین دعوا که نظر به آرام کردن جنبش سرنگونی طلب مردم و خنثی کردن آثار قطعی این تضاد بیرونی و اصلی دارند ، مدعی اند که تنها با روش خود قادر به « حفظ نظام خمینی » اند . سبز و سیاه – که هر دو به مبانی فکری و عملی خمینی بر می گردند – ، در نهایت ، و به صراحت ، تاکید می ورزند که « حفظ نظام » از مجرای اجرای « تعالیم امام » می گذرد .

« سبز » مدعی است که سیاست و سلوک حکومتی از مدار خمینی دور شده ، و این دوری ، « نظام اسلامی » را که ساختار و رفتارش باید مبتنی بر تعالیم خمینی باشد ، عملاً به خطر انداخته است . « سیاه » می گوید که خود مجری « تعالیم امام راحل » است و اجرای حاکمیت اسلامی خمینی ، همین است که هست ، پس مخالفت با آن نمی تواند کار رهروان خمینی باشد . در واقع ، هر یک از دو باند دیگری را متهم کرده اند که « تعالیم امام » را زیر پا گذاشته است .

هر دو نگرانند که مبدا بر آیند این کجروی – به قول هاشمی رفسنجانی در وقایع تیر ماه ۱۳۸۷ – ، « عمود خیمه انقلاب » را به خطر اندازد . عمود که بیفتد ، خیمه خراب می شود .

در سال ۱۳۷۸ که جنبش دانشجویی و مردم پیوسته به آن ، عکس سیدعلی خامنه ای را پاره کرده بودند ، با لحنی که ظاهرش بیان قلبی به درد آمده بود ، اما هدفش تحریک امت حزب الله به تاخت و تازی وحشیانه علیه جنبش دانشجویی ، منظور رفسنجانی در نماز جمعه تهران از « عمود ضد انقلاب » – که تاکید می ورزید به او اهانت شده است - ، اشاره به موقعیت ولی فقیه در حاکمیت اسلامی بود . منظور رفسنجانی به وضوح این بود که « ولی فقیه » در « نظام اسلامی » عمود خیمه انقلاب است .

ولی امروز این تصور القا می شود که دعوی « سبز » با همین عمود است . آیا « سبز » می خواهد مقام ولایت فقیه را در حاکمیت اسلامی حذف کند ؟ یعنی موقعیت رفسنجانی ، و حالا خاتمی و

میر حسین موسوی و کربوبی که با روابط آشکار و نهان رهبری « سبز » را به عهده دارند ، از سال ۷۸ به بعد در درک جایگاه رهبری ولایت فقیه دچار تناقض شده است ؟

در این صورت ، موضوع خمینی به مثابه سنگری که هر دو جریان پشت آن مخفی شده اند ، عملاً زیر سؤال می رود . خمینی در صفحه ۲۱ کتاب ولایت فقیه « حکومت اسلامی » ، اساس روش حکومتی خود را بر اعتقاد به « خلیفه » می گذارد :

« ... ما معتقد به ولایت هستیم و معتقدیم پیغمبر اکرم باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است . آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است ؟ بیان احکام ، خلیفه نمی خواهد . خود آن حضرت بیان احکام می کرد ، همه احکام را در کتابی (منظور خمینی قرآن است) می نوشتند و دست مردم می دادند تا عمل کنند . این که عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند برای حکومت است . ما خلیفه می خواهیم تا اجرای قوانین کند . قانون مجری لازم دارد . در همه کشورهای دنیا این طور است که جعل قوانین به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر را تامین نمی کند . پس از تشریح قانون باید قوه مجریه ای به وجود آید . در یک تشریح یا در یک حکومت ، اگر قوه مجریه نباشد نقص وارد است . به همین جهت است اسلام همانطور که جعل قوانین کرده ، قوه مجریه هم قرار داده است . ولی امر متصدی قوه مجریه قوانین هم هست ... مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی ، لازمه اعتقاد به ولایت است ... »

سیاه دارد همین رهنمود را اجرا می کند و همان گونه که خمینی در صفحه ۲۲ همین کتاب گفته و در زنده بودنش نیز به گفته ی خود عمل کرده ، « دست می برد » ، « حد می زند » و « رجم می کند ».

« ... در زمان رسول اکرم این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند ، بلکه آن را اجرا می کردند . رسول الله مجری قانون بود ، مثلاً قوانین جزائی را اجرا می کرد ، دست سارق را می برید ، حد می زد ، رجم (سنگسار) می کرد . خلیفه هم برای همین امور است ... »

« سیاه » حاکم ، به روشی که خود خمینی عمل کرد ، « حد زدن » و « رجم کردن » را با گسترده ترین شکل و در مورد کل جامعه به اجرا در آورده ، و « سبز » هم (موسوی و خاتمی) ، در دوران طولانی حاکمیت سیاسی خود (نخست وزیر و رئیس جمهوری) ، از همین اصل پیروی کرده ، منتها آخر کار گفته است که قلع و قمع جامعه به حوزه ی مسئولیت آنان ربطی نداشته است !

پرسش این است که آیا « سبز » می خواهد در موقعیت کنونی که فکر می کند سوار بر جنبش اعتراضی مردم شده است ، به نام خمینی و پشت سنگر خمینی « عمود خیمه انقلاب » یا همان « خلیفه » و « ولی امر » را از میان بردارد و به خلاف گفتار و کردار او عمل کند ؟ یعنی به نام خمینی و با پشت کردن به « تعالیم » او ، « سبز » نمی خواهد حکومت اسلامی رهبری متمرکز داشته باشد ؟ به فرض آن که باور کنیم پریدن از این تناقض عملی عوام فریبانه نیست و قرار است « سبز » به نام خمینی به رهنمود عمل و عمل او پشت کند و موقعیتی به نام « خلیفه » ، « ولی امر » یا همان ولایت فقیه را از ساختار و اساس حکومت اسلامی حذف کند ، تکلیف حکومت فقاهتی که مساله اصلی مردم است چه می شود ؟ به فرض آن که در تعریف این آقایان تغییری به وجود آمده باشد - که در این صورت معلوم نیست تکلیف « نظام » چه می شود - ، این تغییر هیچ ربطی نمی تواند به نظام

«اسلامی» و «حکومت اسلامی» داشته باشد که تکیه گاه اصلی سبز به زبان میر حسین موسوی است .

«نظام اسلامی» و «حکومت اسلامی» مورد نظر «سبز» هم ، به نظر رهبران این جریان ، باید با بازگشت به تعالیم امام به جای اولی که مورد ادعای آن هاست برگردد . و به زعم حاکمیت سیاسی ، در نقطه ی تعالی ی همان «جا» قرار گرفته و مو به مو دارد «تعالیم» و «طرز تفکر» «امام» را اجرا می کند .

اگر چه این امر قابل تامل است ، اما این مهم نیست که کدام یک از طرفین خط خمینی را می روند، مهم این است که جریانی به نام «سبز» هم که خود را «جنبش» و «نهضت» و «موج» می نامد، کاملاً آگاهانه ، و با زیرکی و موقع شناسی ، عکس خمینی را بلند می کند . «سبز» می کوشد تا خمینی را تطهیر کند و از او و حاکمیت او که رهبران «سبز» هم از بالاترین صاحب منصبانش بودند، چهره و دورانی عادل و انسان دوست و معدلت پرور بسازد . چنان که تو گوئی در دورانی چنان به زعم رهبران سبز «نورانی و طلائی» ، خون از دماغ کسی نیامده و هیچ ظلم و ستم و زورگوئی و قتل عام و چپاولی صورت نگرفته است .

«سبز» سعی می کند موقعیت کاریسماتیک خمینی را احیا کند و با چاشنی کردن مفاهیم فریبنده ی «ملی» و «میهنی» ، جنگ قدرت را با سوار شدن بر دوش مردی که ستمدیدگان همین حاکمیت اند، ببرد . سیاه هم ، بخصوص با معرکه ای که روز جمعه چهاردهم خرداد ماه سال ۱۳۸۹ به مناسبت بیست و یکمین سال مرگ خمینی در مقبره ی او به راه انداخت ، سعی می کند برای حفظ قدرت خود از همین حربه استفاده کند . هر دو رنگ ؛ که سرانجام در ظلمت با هم تلاقی می کنند ، می خواهند با پناه بردن به تنها سنگر حفظ نظام خود ، جنبش اعتراضی ایران را منحرف کنند و با تحمیل نوعی عقب گرد تاریخی ، این جنبش را در مرحله ی کنونی آن تبدیل به جنبش اصلاح طلبی کنند که تداوم مرد رندانه ی پروژه ی نجات «نظام» در جریان معروف به دوم خرداد ۱۳۷۶ است .

از آغاز جنبش های نوین ایران در سال های ۱۹۰۵ – ۱۹۰۴ میلادی (۱۲۸۴ شمسی) ، تا همین مرحله ، همیشه در موقعیت هائی که جنبش رهایی بخش مردم در ابعاد مختلف رو به اعتلا رفته ، عوامل انگلی (پارازیت های تاریخی) ، در ظاهر به آن پیوسته اند و برای حفظ منافع خود در جنگ قدرت ، می خواسته اند آن را به سمت خود هدایت کرده و رنگ و هدف خود را به آن تحمیل کنند.

این تحلیل که نظر به شناختن علت ها در پیدایش معلول دارد ، به پرسش های مختلفی که به وجود آمده می رسد و ماهیت پرسش و پاسخ را برهنه می کند تا تناقض «سبز» اصلاح طلبان و اساسا موضوع اصلاح طلبی ، با مطالبات جنبشی که سرقت شدنی نیست روشن شود .

پیش از رسیدن به تقسیم بندی های متن ، و با علم به این که در شناختن روابط علت و معلولی مقایسه و مثال نقش اساسی دارند ، متنی را که از فیس بوک در آورده ام ، عینا و بدون ویرایش دستوری نقل می کنم .

این متن را غوغا نوشته است . او دختر بیست ساله ای است که «رپ» می خواند . سیاسی می خواند . اجتماعی می خواند .

غوغا که مجبور به ترک میهن شده و حالا از کشوری تقاضای پناهندگی سیاسی کرده است ، تا همین چندی پیش نسبت به « سبز » متوهم بود و روی صحنه از « انرژی سبز » نام می برد . حالا اما به واقعیت پی برده و به جای « انرژی سبز » می نویسد « انرژی زندگی » . غوغا با هم سن و سال های خود حرف می زند :

« ... اگر امسال دوباره رای گیری کنند ، آیا شما به میرحسین موسوی رای می دهید ؟ (در پرائنتر بگویم که من خودم انتخابات را تحریم کرده بودم تا این که انرژی زندگی را در مردم دیدم و دو روز مانده به انتخابات تصمیم گرفتم با مردم باشم) . اما واقعا یا حسین میرحسین ، یا آن الله اکبری که ما گفتیم در خیابان ها حرف دل مان بود ؟ مهر تائید بر حکومت اسلامی؟! به اصطلاح اصلاح طلب ها؟! چیزی که در حقیقت اصلاح نمی شود؟ یک بار دیگر سوء استفاده از بیداری و جنبش مردمی به نفع خودشان؟! این که جنبش را رنگ زده اند با سبز سیدی؟! شما چه فکر می کنید؟! »

غوغا باور کرده بود که هدف « سبز » سرنگون کردن حکومت اسلامی و استقرار دموکراسی است که عملا در تقابل با حکومت دینی قرار می گیرد ، نه به قول میرحسین موسوی « حفظ نظام اسلامی ». غوغای جوان مثالی است که نمودار مشخص نسل جوان ایران است . غوغا یازده سال پس از قیام ضد سلطنتی به دنیا آمده است . این نسل دنیائی می خواهد که بتواند در آن به معنی واقعی و تعریف شده ی کلمه آزاد باشد ، حرفش را بدون ترس و وحشت و راه بندان و تهدید حکومتیان بزند ، درسش را بدون تحمیل مواد دینی بخواند ، در برقراری مناسبات شخصی خود ، باکی از « برادران و خواهران پاسدار » که در شکل های مختلف راهزنی اجتماعی می کنند نداشته باشد ، نگران بیمه و شرایط تامین کارپس از پایان تحصیل نباشد و اساسا بتواند بدون دغدغه و مبصرهای حکومتی درس بخواند ، یا برای کارکردن از دوره های آموزشی برخوردار باشد ، در جامعه ای زندگی کند که حاکمیت مزاحم مستمر زندگی مردم نباشد ، آثار برابری حقوق انسان ها را به چشم ببیند ، او را به خاطر ابراز عقیده و اظهار نظر در مورد ماهیت و سیاست های حاکمیت تعقیب نکنند ، آزار ندهند و به زندان نیندازند ، و خلاصه آن که هرگاه جامعه اش را زیر سخت ترین فشار های اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی دید ، بدون بیم از سرکوب شدن و عواقب تقابل بدیهی با سرکوبگران ، واکنش نشان بدهد ، و برای نفس کشیدن مجوز حکومتی نخواهد .

غوغا فکر می کرد شور و هیجان مطالباتش را به مجرائی درست انداخته است . و از زبان نسل خود به زبانی بی پیرایه می گوید که توان و امکان مبارزاتی او را در غالب سبز به انحراف کشانده اند و جنبشی که مورد نظر او بوده است ، خصلت سرنگونی طلب دارد ، نه اصلاح طلب . غوغا به این نتیجه رسیده که می خواستند به جنبش توفنده ی نسل او « رنگ سبز سیدی » بزنند ، بر آن « مهر تائید حکومت اسلامی » بکوبند ، حال آن که این مضمون ، با هدف واقعی و طبیعی نسل جوان منطبق نبوده است . غوغا فهمیده که سنگر گرفتن پشت نام خمینی ، در واقع تائید رسمی همین حکومت اسلامی است و گرایش « سبز » می خواهد « یک بار دیگر از بیداری و جنبش مردمی به نفع خودشان سوء استفاده کند » .

برای درک نتیجه ای که غوغا به آن رسیده است ، در بخش نخست این تحلیل ، منشاء سبز و رابطه اش را با میرحسین موسوی مرور می کنیم .

منشاء سبز و میر حسین موسوی

غوغا درست فهمیده . درک او ، آگاهی غالب در نسل جوان است . سبز « رنگ سیدی » است که توسط میرحسین موسوی مطرح شده و با زمینه هائی که از پیش در داخل و خارج کشور فراهم شده بوده ، در موقعیت و با طراحی و دقت خاصی به صورت فراگیر در آمده .

« سبز سیدی » میرحسین موسوی که در حال حاضر باند اصلاح طلبت « نظام » را نمایندگی می کند ، بر آن بود تا از شدت ، و به زعم خود او از « تندروی » جنبش اعتراضی بکاهد و مضمون مطالباتی آن را به سمت « حفظ نظام » ، منتها از مجرای مخالفت با دیکتاتور (خامنه ای – احمدی نژاد) هدایت کند و مانع سردادن شعار سرنگونی شود . در این صورت ، جنبش مخالف با حکومت اسلامی ، تبدیل می شود به جنبش مخالف با عناصر معینی از این حکومت که در تناقض درونی برسر تعادل قوا ، می خواهد تغییری در قدرت ایجاد کند ، اما « نظامی اسلامی خمینی » را حفظ کند . یعنی که جنبش برانداز ، عملاً تبدیل می شود به جنبش حافظ نظام .

تضمین این روش ، تکیه بر رنگ سبز و تعریف مشخص میرحسین موسوی از « سبز » بود . اگر عده ای ، بخصوص در خارج از کشور ، تعریف دیگری جز تعریف میرحسین موسوی از « سبز » و مضمون استراتژیک آن دارند ، و عوامفریبانه خلط مبحث می کنند ، در طبقه بندی اجتماعی – سیاسی دیگری قرار می گیرند که در تعریف « رهبران » جریانی به نام « جنبش » ، « نهضت » یا « موج سبز » نمی گنجد . اصل این تناقض احتمالی ، می تواند همان لطمه ای را به جنبش اعتراضی دیرینه ی مردم ایران بزند که « موج » ی به نام « سبز » زده است . به این واقعیت ، در بخش های بعدی این تحلیل خواهیم رسید .

ملت شریف ایران سبز باشید !

در تائید درک غوغا ، که به خلاف درک کاسبکارانه ی چند دانشجوی پیوسته به سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده با هدف تبلیغ مستمر « سبز » در فرستنده های رسمی این سازمان ، مضمون اصلی مطالبه ی نسل جوان در مبارزه را بیان می کند ، به بیانیه ی ظهر دوشنبه بیست و سوم خرداد ۱۳۸۸ میرحسین موسوی دقیق می شویم :

« ... ما موج عقلانیت سبز خود را که برگرفته از تعالیم دینی و علایق ملت ما به اهل بیت پیامبر است با تمامی شور ادامه می دهیم ... » (همان بیانیه) .

عملکرد سیاسی این « موج » ، البته به قیمت خون بچه های مردم ، از نظر رهبران مفید بود .

« ... مردم ! علیرغم آنچه روی داد ، ما در این چند ماه [از خرداد ۱۳۸۸ به بعد] آرزوهای بلند و کوشش های خالصانه خود را نباختیم ... » (همان بیانیه) .

هدف آقایان اثبات نزدیکی « تحقق آرمان ها » با « حقیقت اسلام » و « انقلاب » [انقلاب اسلامی خمینی] بود که بنا به موقعیت باید پسوند « هویت ملی » را هم داشته باشد و « هویت ملی » و « آرمان های » مردم را در چهار چوب انقلاب اسلامی خمینی تعریف کند .

« ... ما در این میانه مستوره ای از تحقق آرمان هایمان را یافتیم و دیدیم که آنچه به دنبال آنیم چقدر خواستنی است و چه نسبت نزدیکی با حقیقت اسلام و انقلاب و هویت ملی ما دارد... (همان بیانیه).

رهبری سبز می گوید که مردم ایران به دنبال حقیقت خواستنی اسلام و انقلاب اسلامی بوده اند که مستقیماً مرتبط است با « هویت ملی ». این تناسب ، با « سبز » بسته می شود و از مجرای « سبز » میرحسین موسوی که « موج عقلانیت » و « برگرفته از تعالیم دینی و علایق ملت ما به اهل بیت پیامبر است » می گذرد .

« ... این دستاوردی است که هیچ کس نمی تواند آن را از ما بستاند . ما با هم سرمایه ای اندوخته ایم که پشتوانه و بستر حرکت های آتی و فرزندانمان خواهد بود و این خط سبز جوشیده از فطرت های مردم و واقعیت های تاریخی کشور و انقلاب [اسلامی امام خمینی] همچنان در طول سال ها ادامه خواهد داشت ... » (همان بیانیه) .

قرار شده بود که مردم ایران پس از سه دهه و اندی تحمل فشارهای ظالمانه بنیادگرایان اسلامی ، در همان « تعالیم دینی » و « اهل بیت پیامبر » و « نورخمینی » قفل شوند و ستمی عریض و طویل تر از آن چه را در سی سال گذشته تحمل کرده اند ، تحمل کنند .

میر حسین موسوی که از یک تلاطم و تناقض درونی ، ابزاری برای نجات « تعالیم دینی » و «حکومت اسلامی»ی ناشی از آن ساخته و به فلسفه بافی دینی و « اهل بیت »ی در مورد آن پرداخته، چنان از موفقیت خود در مال خود کردن جنبش اعتراضی مردم به وجد آمده که با تاکید مکرر بر حساسیت زدن رنگ سبز « تعالیم اسلامی و اهل بیت و نور خمینی » به این جنبش ، از کسانی که او را باور کرده اند تشکر می کند ، و با آگاهی تبلیغاتی و برخوردار از امکاناتی که برایش فراهم آمده ، جریانی را که زمینه هایش از پیش فراهم شده بوده ، به نام اصلاح طلبان ثبت می کند . یعنی که سعی می کند بار دیگر به اعلام سیاسی ی تداوم جریان اصلاح طلبی دوم خرداد ۱۳۷۶ بپردازد و رسمیت وجود آن در تناقضات درونی حکومت اسلامی را برای فرو نشانیدن تمایل سرنگونی طلب و هدایت آن به سمت مضمون « حفظ نظام » ، اجتماعی کند . این مهر را ، در تعارفات درونی اصلاح طلبان هم می بینیم .

« ... جا دارد از یکایک شهروندانی که برای رساندن این پیام سبز هر کدام ستادی بودند سپاسگذاری کنم ... »

«عقلانیت سبز» که وظیفه اش حفظ « نظام » است ، باید آنقدر تکرار شود تا به عنوان اصل جا بیفتد و کاری کند که توجه مردم از تعریف واقعی « سبز » و هدف آن منحرف شود .

دعوای اصلاح طلبان با باندی که آنان را به حاشیه رانده ، بازگشت به اسلام ناب محمدی است و اگر ترفندشان در نمایش دوم خرداد ۱۳۷۶ متمرکز شدن بر « جوانان »ی بود که مخالفت هاشان را پیش از به روی صحنه آمدن خاتمی ، در پارک لاله و دانشگاه تهران و سایر مرکز آموزشی عالی نشان داده بودند ، این بار ؛ در خرداد ماه سال ۱۳۸۸ ، مال خود کردن جنبشی است که هر دو باند «نظام» می دانند برای براندازی خیز برداشته و سر فرو نشستن هم ندارد .

چوب بست ها و موتورهای نگه دارنده ی « سبز » میرحسین موسوی ، سعی می کنند تعریف های جعلی و انحرافی را در توضیح « سبز » تبلیغ کنند و با سوء استفاده از هیجان های مردم ، مانع درک درست توده ها از فلسفه و هدف حاکم بر « سبز » شوند . حال آن که خود میرحسین موسوی به صراحت در بیانیه دهم تیرماه ۱۳۸۸ خود می گوید :

« ... باید به اسلام بازگردیم ، اسلام ناب محمدی ... »

و در همین بیانیه تاکید می ورزد که :

« ... مسئولیت دینی ماست که نگذاریم انقلاب و نظام به آنچه اسلام نمی پسندد استحاله شود ... »

دغدغه ی مردم « نظام اسلامی » است ، دغدغه ی میرحسین موسوی که این بار نقش اول را در سناریو اصلاح طلبی به عهده دارد ، حفظ « نظام اسلامی » . « سبز » میرحسین موسوی به عنوان تمهید جدید اصلاح طلبان ، باید از عهده ی انجام این وظیفه برآید . پس نباید بگذارد جنبش اعتراضی به اصل خود بازگردد . خطر بازگشت به خصلت های طبیعی و بدیهی جنبش ، هم جریان حاکم را نگران کرده است که مبادا « نظام » به خطر بیفتد ، هم جریانی از حاکمیت اسلامی را که در موقعیت اپوزیسیون خودی قرار گرفته است . « سبز » باید بتواند به زعم میرحسین موسوی جلو « تندروی ها » را بگیرد . « تندروی » و تقابل جنبش با رهبران حاکمیت اسلامی و سرکوبگران آن ، « حتی اپوزیسیون سبز ! » را بیش از « پوزیسیون سیاه » نگران می کند . قرار نیست که « خیمه انقلاب » فرو ریزد .

« ... نظام و انقلاب اسلامی میراث و میوه مبارزات تاریخی دویست ساله شما با استبداد و عقب ماندگی است [عین همین حرف ها را خمینی در کتاب ولایت فقیه مدام تکرار کرده است] ، جمهوری اسلامی نظامی است که اگر براساس عهد نخستین و نسخه اصلیش [یعنی کتاب و عمل خمینی] به اجرا در آید ، تمامی خواسته های ما را در بر می گیرد . مبادا کسی فریب شعارهای ساختار شکنانه را بخورد . این جانب قویا با چنین وسوسه ای مخالفم و اعتقاد دارم قانون اساسی ما همچنان دارای ظرفیت های ارزشمند تحقق نیافته است که باید با فعالیت نخبگان روحانی و دانشگاهی و اندیشمندان کشور اجرای آن ها به صورت مطالبه ملی در آید ... »

در استراتژی « سبز » مطالبه « ملی » مردم ایران ، پس از سی و یک سال تحمل سرکوبی ، به «نظام و انقلاب اسلامی» محدود می شود . ترفند خرداد ۷۶ برای آرام کردن اوضاع با هدف « حفظ نظام و انقلاب اسلامی » دیگر کارساز نبود . جوانانی که دستاویز خاتمی بودند ، در سیزده سال گذشته (دو دوره ریاست جمهوری سید محمد خاتمی و یک دوره و یک سال ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد) ، با دقت جا به جا شده اند و به کشف هویت سیاسی خود پرداخته اند . پشت سری ها جای قبلی ها را گرفته اند ، خیلی ها تند روتر و مصمم تر شده اند و دیگر نمی توانند به صورت بهانه ی سیاسی اصلاح طلبان در آیند .

به زعم این باند ؛ مثل باند حاکم ، زمینه های مذهبی هنوز آنقدر قوی هستند و نیروی انسانی حکومت اسلامی هنوز آنقدر کافی است تا بشود با تکیه بر آن حاکمیت اسلامی را ؛ منتها به صورت عوام فریبانه تری ، از خطر سقوط نجات داد. بنابراین ، زیرکانه نقشه ای برای مال خود کردن جنبش

اعتراضی می ریزند و با تکیه کردن بر همان زمینه های مذهبی ، آن را وصل می کنند به « تعالیم اسلامی » و « تقدس خمینی » و « اهل بیت » . و چه نام و رنگی بهتر از سبز که هم می تواند مناسب عوام فریبی های ملی باشد ، هم فلسفه و بارخود را در جهت « حفظ نظام و خط امام » از ورشکستگی نجات بدهد ؟

در همین بیانیه ، میرحسین موسوی چند هفته پس از تعریف قبلی خود از « سبز » ی که باید حافظ « نظام و انقلاب اسلامی » باشد ، تعریف روشن تری را از « سبز » به دست می دهد تا راه را بر تفسیرهای غلط از آن ببندد :

« ... رنگ سبزی را که ما به عنوان نماد خود انتخاب کرده ایم ، یک معنایش هم این است ، رنگ سبزی که ما را به اهل بیت نور ، اهل بیت راستی ، اهل بیت خرد ، اهل بیت کرامت و فضیلت پیوند می دهد ... »

رنگ سبز باید به نقش رابط جنبش با آرمان های خمینی عمل کند که هم اکنون روش و سیاست او در حاکمیت اسلامی ، مردم را به ستوه آورده است .

(ادامه دارد)